

نگاه بیرون

خداحافظی باسمل آمریکای خوبThe New York Timesترجمه: شهرام زرنادر

● هنگامی که باراک اوباما، کاندیدای دموکرات انتخابات ریاست‌جمهوری در سال ۲۰۰۸، در کنار ستون پیروزی برلین ایستاد و از نگاه خود به امید و تغییر گفت، ۲۰۰ هزار اروپایی سرزنده، دور او را گرفته و مشتاق بودند به او این شانس را بدهند. آنها به واسطه جوانی اوباما، میراث چندنژادی او و خوشبینی‌اش که می‌گفت «ما می‌توانیم!» طلسم شده بودند. او را به عنوان کسی که بیشتر شبیه آنهاست و با جرج دبلیو بوش یک دنیا فرق دارد و با تکبر آمریکایی که در جنگ عراق متبلور شده بود، موافق نبود، می‌دیدند. جنگی که آلمانی‌ها و فرانسوی‌ها پیوسته با آن مخالف بوده‌اند. امروز در آستانه انتخابات ریاست جمهوری، بخش عظیمی از جهان نمی‌توانند درباره اینکه چه کسی جای اوباما را می‌گیرد و اینکه این مسئله ممکن است به چه بدبختی بزرگی بینجامد، کاری کنند. براساس مصاحبه‌ها با طیفی از اروپایی‌های معمولی و تحلیلگران سیاست خارجی، همچنان‌که او با تأیید فزاینده در نظرسنجی‌های ایالت متحده، از کاخ سفید خارج می‌شود، میراث‌اش در اروپا چندان مشخص نیست. محبوبیتی او با ناامیدی ناشی از شکست‌هایش و آرزوهایی که او از آن دم زده، کمرنگ شده است.

یک واقعیت دیگر نیز وجود دارد؛ پیدایش یک روسیه مهاجم‌تر و بحران بی‌رحمی که مهاجران بیشتری را روانه اروپا می‌کند، مشکلات اروپا را از زمانی که اوباما قلوب مردم را در برلین از آن خود کرد، پیچیده‌تر کرده است. برخی از تحلیلگران احتیاط و انفعال اوباما را باعث این دو واقعه می‌دانند. مونی اشید که هنوز یکی از هواداران اوباماست، می‌گوید: «اینکه یک آدم سیاه‌پوست به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شده، واقعا عالی است و من برای او به واسطه آنچه به دست آورده‌ام، احترام زیادی قائم، اما هیچ رئیس‌جمهوری نمی‌تواند تمام آنچه را می‌خواهد به دست آورد. پیوسته سنگ‌های زیادی در راهش وجود دارد و در هر گوشه‌ای همیشه یک نفر هست که می‌گوید: «نه ما نمی‌توانیم».

دبتر بوش ۷۱ساله می‌گوید از اوباما به عنوان کسی که جایزه صلح نوبل را از آن خود کرد و آن را برپایه انتظارات – و نه دستاوردهایش – پذیرفت، متعجب شدم. «برای او متأسفم؛ من انتظارش را نداشتم. شاید موانع سیاسی، جلوی دستیابی او به ایده‌هایش و امیدهای ما را گرفته باشد، امروز در مبارزات انتخاباتی رئیس‌جمهوری ایالات متحده، برای ما روشن‌تر شده است که این موانع چه موانعی هستند. آقای اوباما، یک نور طلایی بود و از دست‌دادن او این چنین غمگینانه است». آقای بوش که در هامبورگ هنگامی که متفقین نازی‌ها را در سال ۱۹۴۵ شکست دادند، به دنیا آمده، می‌گوید: «آمریکایی‌ها آلمان را آنچه امروز هست کرده‌اند، با کمک شما دوباره آلمان، آلمان شده است و به این دلیل است که اکنون وضعیت نامایندکننده است و امروز من نمی‌توانم به ایالات متحده به عنوان یک الگو نگاه کنم».

دیگر مصاحبه‌شوندگان نیز گفته‌اند: آقای اوباما اشتباهاتی نیز در خاورمیانه و در برخورد با همتای روسی‌اش ولادیمیر پوتین، داشته است. بسیاری از اینکه زندان گوانتانامو، چنان‌که اوباما قول داده بود، بسته نشده ناخرسندند؛ اما آنها همچنین توافق هسته‌ای با ایران و بازگشایی دروا به سوی کوبا و این را که اوباما خواهان جنگ با دیگران نبوده است، تحسین می‌کنند. همین‌ها چشم به سفر اتی او به عنوان رئیس‌جمهور به برلین در میانه ماه نوامبر دوخته‌اند؛ سفری که به او اجازه می‌دهد یک جلسه بیشتر با همکاران اروپایی خود داشته باشد. یکی از این همکاران، خاتم انکلا مرکل است که به واسطه بحران مهاجران و مدت طولانی زمامداری‌اش تضعیف شده است. این دیدگاه‌ها در نتیجه یک نظرسنجی از ۱۰ کشور اروپایی به دست‌آمده است. مرکز تحقیقات یو این نظرسنجی را انجام داده و منکس کرده است. براساس این نظرسنجی، بیشتر اروپایی‌ها به اوباما حسنی نسبت دارند و این در حالی است که جرج دبلیو بوش، رئیس‌جمهور اسبق ایالات متحده، در بین آنها طرفداری ندارد. بیش از نیمی از مشارکت‌کنندگان در این نظرسنجی هنوز به اوباما اعتماد دارند.

نوربرت راتگن، رئیس کمیته سیاست خارجی مجلس آلمان می‌گوید برای اروپایی‌ها میراث اوباما مثبت باقی خواهد ماند. او به دستاوردهای اوباما دربار ایران، کوبا و بیمه عمومی بهداشت اشاره کرده و می‌گوید: «اوباما برای اروپایی‌ها و آلمانی‌ها پیادآور وجود آمریکایی است که ما می‌توانیم آن را تحسین کنیم و هنوز آرزو کنیم که نقش پیشرو رهبری‌کننده‌ای در جهان داشته باشد. او سمل «آمریکای خوب» باقی خواهد ماند. شاید این تصویر بلسوغ نیافته باشد؛ اما برای حمایت از روابط بین آلتانتیک از نظر روانی مهم است». کریستوفر می‌یر، سفیر سابق بریتانیا در ایالات متحده، با اشاره به بالابودن انتظارات از اوباما، به‌خصوص بعد از جایزه صلح نوبل سال ۲۰۰۹، می‌گوید: «همه ما احساس قدرت می‌کردیم؛ اما می‌دانید ادامه این وضعیت ممکن نبود. درحال حاضر با او معمولی‌تر برخورد می‌کنیم و این رویکرد دیدگاهی منفی و ناعادلانه درباره دستاوردهای او پدید آورده است».

ادامه در صفحه ۱۹

آرش رضایی؛ هراس و شگفتی، ترکیبی عرشفه‌برانگیز، جامعه آمریکا را دربر گرفته بود. ترس از بامداد چهارشنبه مردم را گریزان از مباحث پسانتابخاتی کرده بود؛ انتخاباتی که به آوردگاهی تاریخی میان دو جامعه بس متفاوت موجود در آمریکا درهزاره نوبل بدل شد. بزنگاهی که هویت هر دو جامعه را برساخته و شکافی چه‌پسا پرشدنی را در نیگه‌دینا تعمیق بخشید.

شکاف میان دو جامعه آمریکایی هفته‌ها پیش از آغاز مناظره‌های انتخاباتی نیز سر بار کرده بود. شکافی میان دارندگان تحصیلات بالا و پایین، سکولارها و دینداران، سفیدپوسان و اقلیت‌ها، حامیان مهاجرت و مخالفان آن؛ شکافی که دامن‌زنده نفرت در بطن جامعه آمریکایی بوده است. حجم نفرت، تهمت و دشنام به کار برده‌شده، این دوره انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا را بی‌نظیر کرد. اتهاماتی دیوانه‌وار که در شرایط عادی می‌توانست به جرمی قابل پیگرد تبدیل شود.

رای‌دهندگان مردد نقش مهمی را در انتخابات بازی کردند. دلیل عمده تردیدشان برخاسته از نگاه تحقیرانه به دو نامزد بود؛ انتخاب میان بد و بدتر.

باین حال، یک مرد و تنها یک مرد نقش‌ی بی‌بدیل در انتخابات این دوره داشت، مردی که همه قواعد ممکن را بر سر هم زد؛ دونالد ترامپ؛ سرمایه‌داری ثروتمند و سفیدپوستی بی‌اعتنا به ارزش‌های دینی ولی محبوب دل‌های اقشار کم‌درآمد، طبقه فرودست متوسط و طبقه کارگر و محافظه‌کاران سفیدپوست؛ تاجری که تا پیش‌ازاین از تمامی ران‌های سیاسی- اقتصادی استفاده کرده؛ اما اکثریت جامعه او را کنشگری بیرون از ساختار قدرت می‌دانند. با دمیدن روحی تازه در کالبد سیاست آمریکایی، ترامپ به‌تنهایی تاریخی‌ترین انتخابات را رقم زد. تا همین چندی پیش، ستادش آمیدی اندک داشت در کارزار انتخاباتی؛ با این حال تصمیم (اف‌بی‌آی) در جریان دور جدید تحقیقات از پیونده اف‌بی‌آی، رقیبش، ستاد انتخاباتی کلینتون را به لرزه درآورد و شوری بی‌نظیر را در میان حامیانش تزریق کرد. گرچه پلیس فدرال آمریکا اعلام کرد خانم کلینتون مرتکب جرمی نشده است؛ بااین‌حال این تصمیم تغییری معنادار در ریزش آرای هیلاری ایجاد نکرد. در عوض، بهانه‌ای داد به ترامپ و حامیان‌ش که دیگر نهاد سیاسی (پلیس فدرال – را مانند دیگر نهادهای آمریکایی حامی هیلاری بخوانند.

در این میان، حامیان‌ش تهدید به راه‌اندازی کارزاری مسلحانه کردند. شاکله آنان را می‌توان سفیدپوستانی که بر حمله به نخبگانی که حق «مردم عادی» را می‌خورند، تأکید می‌کنند، سفیدپوستانی که به حاشیه سیاست و جامعه رانده شده‌اند، سفیدپوستانی لبریز از حس بی‌عدالتی و تبعیض آنگونه که خود می‌پندارند. شاکله حامیان ترامپ بر اقشار متوسط با کم‌درآمدی استوار شده است که به‌وضعیت بد اقتصادی خود را معلول بی‌کفایتی نخبگان حاکم یا حضور مهاجران به‌ویژه غریس‌پوست می‌دانند. گرناهی از افزایش قدرت از تغییرات اجتماعی و جمعیتی، اینان بر این اندیشه‌اند که مالیات‌هایی که می‌دهند، صرف افراد بی‌کار عمدتا سیاه‌پوست و به‌تاژگی لاتین‌تبار می‌شود.

ازنگ سو، انسان، واشنگتن را نصاد فساد اداری، بروکراسی دست‌وپاگیر و بی‌کفایتی و زودبندی می‌خوانند. نغتنها حامیان ترامپ که اکثریت عظیم آمریکاییان اعتمادی به نهادهای سیاسی ندارند، هم ازاین‌رو است که دونالد ترامپ و برنی سندرز ستاره‌های اصلی انتخابات بودند. با وجود خاستگاه‌های متفاوت و نگاه دگرون به مسائل گونه‌گن، ترامپ و سندرز هر دو خود را نه از طبقه نخبگان حاکم سیاسی، بلکه نماینده صدایی بیرون از ساخت مسلط سیاسی در این کشور می‌خوانند؛ هر دو وضعیت امروزی این قدرتمندترین کشور دنیا را نتیجه سیاست‌های نخبگان حاکم می‌دیدند. هم ازاین‌رو به‌دلیل مریزندی با نمایندگان سنتی و متمایزکردن خود با طرح شعارها و برنامه‌های جسورانه بودند. نکته اینکه، از نگاه هر دو طیف کاملا متضاد، هیلاری کلینتون نماد واشنگتن خوانده شده است، نماد نخبگان حاکم،

دیپلماسی



AFP-عصر

ایران وفردای انتخابات آمریکا

نخبگانی که از سوی حامیان ترامپ به یک چوب رانده می‌شوند؛ سر و ته یک کرباسند.

از سوی دیگر، اینان وضعیت بد خود را به‌واسطه حضور همه‌جاکستر مهاجرانی می‌دانند که بازار کار آمریکا را اشباع کرده است. نکته اینکه بسیاری از مهاجران یا به کارهای پست گماشته می‌شوند (به‌ویژه مهاجران غیرقانونی از آمریکای لاتین و آفریقا) یا در شرکت‌های چندملیتی تکنولوژی (high-tech) شغل‌هایی با درآمد‌های نسبتا بالا مشغول به کارند، شغل‌هایی که بسیاری از حامیان سفیدپوست ترامپ تخصصی در آن نداشته و ندارند؛ بااین‌حال در میانه بحران اقتصادی و نارضایتی بیشینه از نهادهای سیاسی، وجود «دیگران» – دیگری که آمریکایی سفید نیستند– خود بهانه و رانه‌ای است در ایجاد هویت جنبش. ترامپ نیز همین وعده‌ها را سر می‌داد. وعده داده بود قوانین سخت‌تری برای مهاجرت وضع کند، ورود مسلمانان را ممنوع کند «تا زمانی که بدانیم چه خبر است» و مهم‌تر از همه دیوار بزرگی در مرز با مکزیک و با پول مکزیک برپا کند. از سوی دیگر وعده داده بود که قشر نخبگان حاکم را در هم شکند؛ بی‌جهت نبود که خود هزینه کارزار انتخاباتی‌اش را تقبل کرد؛ هم ازاین‌رو واشنگتن نشینان را به هراس واداشت. همین یک ماه پیش بود که می‌گفت، «آنها که اهرم‌های قدرت را در واشنگتن در دست دارند و منافع خاصی در سراسر جهان، کمپین ما چنان موجودیت اینها را به خطر انداخته که شبیه آن را ندیده‌اند» و همین چندی پیش بود که به حامیان‌ش گفته بود: «باید برویم دی‌سی [واشنگتن] و سیفون را بکشیم».

نتیجه انتخابات را در صورت شکست، زیر سؤال برده. هم از این‌رو که خود را مظلوم و قربانی نخبگان فاسد در واشنگتن می‌دانست. بی‌جهت نیست که از اعلان پذیرش نتیجه انتخابات روی برتافته بود. تا اینکه همین دو روز پیش گفت: «نتیجه انتخابات را می‌پذیرم، تنها و تنها اگر بیرون شوم». می‌توان غیرمنتظره‌اش خواند، می‌توان عوام‌فریشت دید. بااین‌حال صعود پیش‌بینی‌ناپذیر ترامپ همراه بوده است با خیزش جنبشی بی‌همتا در جامعه آمریکا. آنچه اما از شخص وی نیز مهم‌تر بوده است، نگرشی است که به‌دست او به یک جنبش تبدیل شده است. جنبشی که رسانه‌های مسلط را نیز به چالش کشیده بود. بخشی اعظم حامیان ترامپ، نه به قول‌های خبری اعتماد می‌کردند و نه به شبکه‌های تلویزیونی چشم دوخته بودند. درمقابل به کاربرد شبکه‌های اجتماعی روی آورده بودند. این همه نشان از اهمیت اینترنت و شبکه‌های اجتماعی در شکل‌دادن به افکار عمومی دارد. تأسیس شبکه‌های تلویزیونی را نیز به این جنبش اضافه کنید؛ گامی نخستین خواهد بود در ایجاد شکاف میان غول‌های رسانه‌ای آمریکایی. بیگانه‌ستیزی جنبش حامیان ترامپ خودسویه‌ای است از انزوا طلبی

را اما برخی به فرصتی برای دولت ایران تعبیر کرده‌اند. پرهیز از دخالت در منطقه، نزدیکی احتمالی با روسیه و پوتین و حمایت‌نکردن از ریاض و دولت‌های خلیج فارس، هرچند در کنار حمایت پرتین و البته غیرشفاف (به گمان منتقدان تل‌آویو)، چنین چشم‌اندازی را در میان برخی از تحلیلگران پرنگ کرده است. در کنار این موضوع، ویژگی تاجرانه ترامپ نیز که بر سودآوری کوتاه‌مدت و نه استراتژیک استوار است، بخشی از تهران‌نشینان را احتمالا به تکاپو وامی‌دارد. از نگاه اینان، انزواطلبی آمریکایی می‌تواند ایران را از تهدیداتی دیرپا برهاند و حتی به نفوذ احتمالی ایران در خاورمیانه، آسیای مرکزی و قفقاز بینجامد. بی‌شک ترامپ بر قدرت‌یابی ایران در منطقه تاخته است و آن را نمود عینی اشتباه اوباما و کلینتون خوانده است. بی‌جهت نیست که در مناظره نخست، ادعا کرد: «آنها (ایرانیان) داشتند سقوط می‌کردند. زیر فشار تحریم داشتند خفه می‌شدند؛ اما احتمالا با استفاده از این‌توافق، به یک قدرت بزرگ بدل خواهند شد». گرچه ایران در میانه آماج حملات ترامپ است، اما در ذهن ترامپ، تجسد و مثال اسلام‌ستیزی نیست. در گفتمان ترامپ، تجسد نخست اسلام‌ستیزی، نه تهران و متحد آن حزب‌الله که دولت اسلامی خودخوانده در سوریه و عراق است. از همین رو است که برخی از حامیان تل‌آویو، مانند شلدون آدلسون، سوپرملیارد اسرائیلی و ناشر بزرگ‌ترین روزنامه اسرائیل، اسرائیل هیوم، زبان انزواطلب ترامپ را خطری مهیب برای موجودیت اسرائیل می‌بینند. در زمانه‌ای که تل‌آویو خاورمیانه را راه‌شده از سوی آمریکای اوباما می‌بیند، ترامپ انزواطلب، دروازه منطقه را بیش‌ازپیش به روی مسکو و تهران باز خواهد کرد. بااین‌حال، گفتمان ترامپ بر ناآمناغری‌بودن استوار است؛ امری که در صورت تحقق مدیریت دولتی مسیح به‌هزاران لاکه‌ه هسته‌ای را دیوانه‌وار خطرناک می‌کند. یوئیلیوس مسلح به سلاح هسته‌ای در دستان مردی پیش‌بینی‌ناپذیر. پیش‌بینی‌ناپذیری او نیز می‌تواند شرایط را برای ایران سخت کند. ناطقی‌های ندش علیه ایران درباره مذاکره دوباره بر سر توافق هسته‌ای و برخورد با قایق‌های تندرو ایرانی در خلیج فارس می‌تواند فاجعه‌ای را به همراه بیاورد. گذشته از این، زبان ضداسلامی ترامپ می‌تواند شمشر دوله‌ای برای تهران باشد؛ گرچه ترامپ دولت اسلامی سنی و نه ایران شیعی را تجسم اسلام رادیکال معرفی کرده است، چنین نگاهی جرحی‌ستعدادار، مثبت (به نظر تهران) و البته پایدار در سیاست خارجه خاورمیانه‌ای آمریکا برنمی‌سازد. چه بسا اثرآوگرایی اتی آمریکایی در صورت پیروزی ترامپ به پایان نبرد سوریه ترجمه شود؛ بااین‌حال این لحظه‌ای موقتی خواهد بود. گفتمان ترامپ، مانند دیگر گفتمان‌های بیگانه‌ستیز به‌شدت بر بساختن یا تشدید حضور دشمنی خارجی وابسته است؛ پس در فردای نابودی داعش، به دنبال برکشتن و جایگزینی دشمنی نفرت‌انگیز خواهد بود. دراین‌میان گفتمان «ایران ام‌القرای اسلام»، ایران را می‌تواند به دشمن بعدی آمریکا تبدیل کند.

می‌توان بر این مسئله نیز اشاره کرد که تفاوت زیادی بین لفاظی و واقعیت حاکم بر جهان وجود دارد. در کنار افول اهمیت شعار انتخاباتی، ترامپ رئیس‌جمهوری اما خود در چنبره بوروکراسی، چیدمان دواخلی آمریکا و به‌ویژه نقش‌کنگره در سیاست خارجی آمریکا در ترجمه شدن؛ بااین‌حال این لحظه‌ای موقتی خواهد بود. گفتمان ترامپ، مانند دیگر گفتمان‌های بیگانه‌ستیز به‌شدت بر بساختن یا تشدید حضور دشمنی خارجی وابسته است؛ پس در فردای نابودی داعش، به دنبال برکشتن و جایگزینی دشمنی نفرت‌انگیز خواهد بود. دراین‌میان گفتمان «ایران ام‌القرای اسلام»، ایران را می‌تواند به دشمن بعدی آمریکا تبدیل کند.

می‌توان بر این مسئله نیز اشاره کرد که تفاوت زیادی بین لفاظی و واقعیت حاکم بر جهان وجود دارد. در کنار افول اهمیت شعار انتخاباتی، ترامپ رئیس‌جمهوری اما خود در چنبره بوروکراسی، چیدمان دواخلی آمریکا و به‌ویژه نقش‌کنگره در سیاست خارجی آمریکا در ترجمه شدن؛ بااین‌حال این لحظه‌ای موقتی خواهد بود. گفتمان ترامپ، مانند دیگر گفتمان‌های بیگانه‌ستیز به‌شدت بر بساختن یا تشدید حضور دشمنی خارجی وابسته است؛ پس در فردای نابودی داعش، به دنبال برکشتن و جایگزینی دشمنی نفرت‌انگیز خواهد بود. دراین‌میان گفتمان «ایران ام‌القرای اسلام»، ایران را می‌تواند به دشمن بعدی آمریکا تبدیل کند.

حریری چندی‌پیش در مصاحبه با روزنامه الشرق الاوسط، ضمن انتقاد از نقش پررنگ ایران در سوریه، گفته بود که «ایران آگاهانه به‌دامن‌زده اختلافات داخلی گروه‌ها و جریان‌های مختلف سیاسی لبنان پرداخته و از انتخاب‌نشدن رئیس‌جمهور در این کشور، استقبال می‌کند؛ درواقع ایران می‌خواهد با بسط بی‌ثباتی و اختلاف، به هژمونی خاورمیانه تبدیل شود». او در این مصاحبه ضمن تمجید از نقش ایران و مؤثر ریاض در تحولات خاورمیانه، گفته بود: «عربستان همیشه دنبال ایجاد صلح و ثبات در لبنان بوده و هست». به اعتقاد حریری، ایران می‌تواند بخشی از راه‌حل در خاورمیانه باشد؛ به شرطی که روابط خود را با ریاض، ترمیم کند. اهمیت دیدار و گفت‌وگوی طریف و سعد حریری وقتی مشخص‌تر می‌شود که توجه داشتیم این روزها روابط حریری و عربستان سعودی به خاطر منافع اقتصادی با تنش‌های همراه است، براساس گزارش‌ها، شرکت ساختمانی حریری که در ریاض فعال است، به خاطر بدهی‌های چندمیلیاردلاری چشم‌اندازی غیر از ورشکستگی ندارد. حالا که عربستان ناگزیر است برای برآمدن از این مشکلات ناشی از سقوط قیمت نفت، هزینه‌ها و پرداخت‌ها به کارفرمایان را کم کند؛ انتظار می‌رود شرکت‌های بسیاری ورشکست شوند و شرکت ساختمانی حریری یکی از همان‌هاست که کارگران آن مدتی است حقوق نگرفته‌اند. البته او در مصاحب‌اش با تلویزیون ان‌بی‌سی‌ای – در ۲۸ اکتبر– گفته بود: «به همه کارکنانی که در لبنان و کشورهای دیگر حقوق دریافت نکرده‌اند، حقوق حقه پرداخت خواهد شد».

ادامه در صفحه ۱۹

ادامه از صفحه ۶

شلیک به‌روزنامه‌نگار

در مجموع فاطمی کوشید وزارت خارجه را که «جایگاه هزارفامیل» بود، دچار تحول بنیادی در راستای اهداف خارجی نهضت ملی و دولت دکتر مصدق کند. این تحول در دو محور تغییر تشکیلات و نظام اداری– سازمانی وزارتخانه و جابه‌جایی و جایگزینی افراد خلاصه می‌شد. بدیهی است چنین اقداماتی موجب ناخرسندی و خشم نیروهای موجود در وزارت امور خارجه می‌شد. برای نمونه محمود فروغی، کاردار سفارت ایران در آمریکا، در دوره مصدق مدعی است از افراد وزارت خارجه «تعریفی» درباره فاطمی نمی‌شنیده است.

دوره بحرانی و سخت وزارت امور خارجه فاطمی در حکومت دکتر مصدق با کودتای ۲۸ مرداد به‌سر آمد، فاطمی در این مرحله از فعالیت‌های خود جسرانه و رادیکال‌تر عمل کرد.

زندان و اعدام

با اولین مرحله کودتا در تاریخ ۲۴ و ۲۵مرداد، فاطمی در سرمقالات روزهای ۲۵ تا ۲۷ مرداد شدیدترین حملات را به شاه و حکومت انجام داد. درواقع نوشته‌ها و گفته‌های فاطمی به تحریک عمومی و شکل‌گیری تظاهرات معترضان‌به شعارهای رادیکالی انجامید و آخرین پیوندها و امیدهای شاه را با متن جامعه قطع کرد، بنابراین قتل فاطمی در دستور کار کودتاجیان قرار داشت؛ چنان که تخریب دفتر روزنامه باختر امروز از اولین اقدامات آنها بود. کلمات گزنده فاطمی آنچنان موجب بی‌آبرویی و بی‌حرمتی شاه شده بود که راه دیگری جز نابودی او در سر نمی‌پروراند. دوران اختفای فاطمی از ۲۸ مرداد تا ۱۶ اسفند ۱۳۳۲ طول کشید. پس از دستگیری، حین انتقال فاطمی به زندان درحالی‌که تحت محافظت ماموران حکومت نظامی قرار داشت، مورد حمله قرار گرفت و به‌سختی مجروح شد. در این توطئه به احتمال قریب‌به‌یقین بی‌سخ معروف بود. از این‌رو به‌ناچار مدتی تحت مداوا قرار گرفت و زندانی شد.

فاطمی در زندان هیچ‌گاه از اصول اعتقادی و مبارزاتی خود کوتاه نیامد و پیشنهادهای همکاری با مخالفان با مصدق را در مقابل پادشاه آزادی و تخفیف مجازات نپذیرفت. مکتوبات منسوب به فاطمی در دوران زندان کویا در پامردی او دارد. در مکتوب شماره یک می‌نویسد آمیدی به نجات ندارد. در مکتوب و روحیه‌اش را محکم و قوی می‌بیند و در مکتوب سه در عین شکایت از وضعیت بد جسمی، عدم نگرانی و هراس خود را بیان می‌کند: «شیر را هرچند در زنجیر نگه‌دارند، ممکن نیست گربه بشود». در مکتوب شماره ۱۱ یک ساعت پس از صدور رای اعدام نوشته‌شد: این حضرات آخرین زهر خود را بافشیدند ولی به‌جسد بزرگوار هر دومان [آیت‌الله سیدرضا زنجانی] از این موقعی که یک ساعت از صدور رای دستور می‌گذرد یک ذره ناراحت نیستم زیرا اگر آن افتخار را پیدا کنم که در راه وطنم این نیمه جان را بگذارم درست در راه و مصرف حقیقی خودش صرف شد. در آخرین مکتوب ۱۳ اس ۱۵ از اخفا و زندان به عنوان دوران سخت یاد می‌کند و منتظر است از این شرایط بد جسمی با مرگ آسوده شود.

دکتر فاطمی را که قادر به حرکت نبود، پس از ترک عکاسان از محل دادگاه با برانکارده به دادگاه آوردند و به‌همان حال درونش در برانکاردر در ریف دیگر متهمان (شایگان و رضوی) قرار دادند. در آغاز قرار بود جلسات محاکمه علنی باشد اما پس از جلسه مقدماتی، غیرعلنی اعلام شد. درنهایت او را به اعدام محکوم کردند. این حکم در دادگاه تجدید نظر در هفتم آبان ۱۳۳۳ نیز تأیید شد. فاطمی در برانکاردر حکم را امضا و تقاضای فرجام کرد. طبق قانون این دادرسی ارشد حق درخواست رسیدگی فرجام یک محکوم در دادگاه نظامی منوط به تصمیم و اراده شخص شاه بود و محمدرضاشاه تاجواومردانه‌تر از آن بود که ظاهر امر را رعایت و با درخواست قانونی یک وزیر دولت مصدق موافقت کند. شاه حتی تاریخ اجرای حکم اعدام فاطمی را خود تعیین کرد.

اسناد موجود نشان می‌دهد که انگلیس خواهان اعدام فاطمی بود و شاه نیز کینه سختی از او در دل داشت و در گفت‌وگو با روزولت در اولین روزهای پس از کودتا از ضرورت اعدام او سخن گفت. شاه بعدها در کتاب پاسخ به تاریخ، اعدام فاطمی را برخلاف میل خود و به دلیل کمونیست‌بودن او می‌داند. روز ۱۹ آبان ۱۳۳۳ اشمنی، سرتیپ آزموده و چند نفر از افسران به زندان فاطمی رفتند و در مراسم اعدام او آزموده گفت: «علی‌حضرت با تقاضای فرجام شما موافقت نمودند؛ وصیتی دارید بفرمایید، به طعنه افزود: «شما که مکرر فرمودید من مراک ابایی ندارم و مرگ حق است» که فاطمی حرفش را قطع کرد و گفت: «آری، آقای آزموده، مرگ حق است و من از مرگ باکی ندارم، آن هم، چنین مرگ پرافتخاری، من می‌میرم تا نسل جوان از این مرگ درس عبرت گرفته و با خون خود از وطنش دفاع کرده و نگذارد جاسوسان اجنبی در این کشور حکومت کنند».

جنازه او در قبرستان ابن‌بابویه در کنار مقبره شهدای سی‌ام تیر به خاک سپرده شد. خبر مرگ فاطمی چشمان مصدق را اشک‌بار و از آن پس بارها از اخلاص و فداکاری او یاد کرد. مجلس شاه نیز هم‌زمان با اعدام او قرارداد کنسرسیوم نفت را به تصویب رساند.